

خوبان تنها:

در مجمعی از خوبان، سخن از يك کار اجتماعی میرفت . همگی بخوبی و لزوم آن کار معترف بودند و در آثار و نتایج آن داد سخن میدادند. اصل مطلب بتصویب عمومی رسید و بقول فضلاء، مقام ثبوت و (تصویر ذهنی مسئله) از مرحله نهائی گذشت .

و در مرحله بعد، مجمع وارد مرحله اثبات و یا باصطلاح روز: پیاده کردن نقشه شد . یعنی مرحله عمل !

من نمیخواهم در این مقال، بر حسب معمول ، از تنبلی عمومی خودمان در مقام عمل سخن گویم و از آن انتقاد کنم و در درازمان نظر سطحی و ظاهری بنگرم و در مداوای آن فرو مانم و یا با آه و افسوس و آیه یأس ، مطلب را درز بگیرم و بلکه برعکس : میخواهم ریشه این سستی و پراکندگی را پیدا کنم و در مقام علاج آن سخن گویم و گرنه مقاله حاضر جز تکرار مکررات چیز دیگری نخواهد بود .

اکنون با کسب اجازه از خوانندگان ارجمند ، مجملی از نظریاتیکه

در حاشیهٔ محفل نامبرده از طرف دوستان، ابراز میشد بسرای شما میگویم و آنگاه با ساسی ترین مطلبی که در این زمینه اظهار شد از نظر نگارنده مقرون بصحت بود اشاره میکنم. معمولاً مطالبی که در حاشیه جمع، ابراز میشد از ناامیدی و یأس از کار، حکایت داشت و احیاناً هم - برخلاف عقیده من - مجلس نشینان به سستی ایمان و عقیده، متهم میشدند.

باید در این زمینه یادآور شوم که در مرحله کارهای اجتماعی، ناامیدی در حکم میکروب و با و طاعون است. اگر این حال، در یک نفر پیدا شد، بدیگران نیز سرایت میکند و بنا بر این، اولین شرط اساسی افرادیکه نقشه کارهای اجتماعی در سر می‌پرورانند آنست که «امیدوار» باشند نه بلفظ بلکه بحقیقت معنی کلمه. امیدیکه با صد محرومیت و شکست از بین نرود و باز جوانه تازه زنده و سرسبز و خرم گردد.

ما هنوز کجائیم؟! ... بردارید دفتر زندگی مردان موفق جهان را که در راه کسب علم و کمال، هنر و صنعت، استقلال و آزادی پیکار پیگیر کرده اند و رقی بز نید و ببینید این مردان، چگونه با مشکلات و وه و اناغ توان فرسای مافوق بشری نبرد کرده و شاهد مقصود را در آغوش کشیده اند. اگر صدیک آنچه بروز گالیله داناشمند آوردند نسبت بمعامله میشد، علم، بر اثر ناامیدی ما همچنان را کده میماند و اگر پیکار جوان علم و صنعت، برای جانفشانی حاضر نمیشدند امروز من و شما از آسوده ترین وسائل زندگی مادی بهره مند نمیشدیم و راه زندگی بدینسان هموار نمیشد و نیز اگر آرادینخواهان پر استقامت جهان، با قاطعیت و صلابت خاص و مردانه خویش، مواع و مشکلات ناامید کننده را با تیزاب معجز آسای «امیدواری» نابود نمیکردند، بندهای استعمار و فلاکت و بدبختی از دست و پای ملل ضعیف باز نمیشد و

روزگار ذلت پایان نمیرسید . بنابراین ، اگر مردانی خیال کارهای اجتماعی دارند ، باید دانسته باشند که در این راه ، فراز و نشیب فراوان وجود دارد و بیمودن این راه حوصله و استقامت فراوان میخواهد وهم - در این راه دره های مخوف و خطرناکی است که احیاناً بر اثر بی احتیاطی و غفلت و یا بر حسب تصادف ، پیمایندگان راه در آن سقوط خواهند کرد و اینهمه ؛ مقتضای طبیعت رسیدن بکمال مطلوب است . و گرنه ، آدمی از اول « کامل » آفریده میشد و خدای حکیم ، این راه دور دراز را برای رسیدن بکمال فراراه بشر نمیگذاشت آنچه بر سبیل آموختن حکمت بلقمان ، بر هبران و رهروان این طریقه باید خاطر نشان ساخت اینست که : بدانید خیال اینکه بشود این مسیر ، بدون برخورد های خطرناک و ترسناک باشد ، خیالی خام و بچگانه است ، باید این آرزوی ناپخته ، جای خود را در ریشه دل و جان و فکر افراد ، بیک حال آمادگی و استقامت و روشن بینی و طرح نقشه برای برخورد های مختلف قطعی اجتناب - ناپذیر بدهد و رهبران و رهروان با نیروئی جاودانه و انعطاف ناپذیر ؛ راه خود را پیش گیرند و بروند که گفته اند :

راهی است خطرناک ره عشق ، ولیکن :

بر عاشق یکرنگ حقیقت ، خطری نیست .

در نقش امید در مراحل مختلف زندگی ، دانشمندان و روانشناسان سخنها گفته اند و در این مقال کوتاه همینقدر بگویم که : اگر امید بآینده نبود ما زنده نبودیم ، مردیکه برای اعدام از خوابش بیدار میکنند تا آنکه پس از بیداری ، آزادی از زندان را باو ابلاغ میکنند ، از نظر حالات جسمی و شرایط زندگی یکسان است ولی اولی ناامید است و دومی امیدوار .

دقت کنید که ما اجرای اعدام و آزادی بعدی را نمیگوئیم بلکه آن حال خاص روحی را مورد مطالعه قرار میدهیم که شاید حداکثر، بیش از نیمساعت دوام ندارد، این دو حال را باهم مقایسه میکنیم. حالا، اگر فرض کنیم باعدامی بطور دروغ اعلام آزادی شده باشد، او را بطوریکه نفهمد پپای چوبه دار بر ندچه حال خوشی دارد؟ و یا بر عکس اگر زندانی آزاد شده را بهوس یا مسخره بازی «اعدامی» اعلام کنند، ممکن است دردم جان سپارد و یا طی نیمساعت جانش بلبرسد. و این نیست جز نقش امید و ناامیدی در زندگی بشر.

از این مرحله که بگذریم، مسئله ایمان و بی ایمانی را مطموح نظر قرار میدهیم که آیا راستی آنچه صاحبان نظریات یاد شده مبثی بر سستی ایمان و عقیده مجلس نشینان میگفتند صحیح است یا خیر؟

بنظر نگارنده این نظریه صحیح نیست ولی: تا معنی ایمان چه باشد؟ ملاحظه کنید: تشخیص راه و هدف، مقدماتی دارد که اکثریت جامعه خوبان ما آن مقدمات را ندیده و نخوانده اند. ما خیال میکنیم: مسائل اجتماعی و حل و فصل این مسائل، ارزش مطالعه و بحث و محفل ندارد و یا آنچنان مشکل نیست که لازم باشد آنرا بمثابة یک درس ریاضی فرا گرفت. مطمئن باشید تا ما؛ نسبت باین مسائل اینگونه میاندیشیم بجائی نمیرسیم.

نکته اساسی درستی افراد ما در تصمیم - مخصوصاً تصمیمات قاطع و صریح - همین است. آنان نیاموخته اند که چگونه باید عمل کرد و در چه راه باید گام گذاشت. یک تصویر مبهم و نامفهوم از یک راه طولانی و بسیار خطرناک در ذهن اکثریت قریب باتفاق ما وجود دارد. و چون نقشه

مهندسی این جاده‌های صعب‌العبور و کوه‌ها و دره‌ها، او جلگه‌های آن برای ما ترسیم نشده و بدون اطلاع، باین‌راه گام گذاشته ایم و الا خطر و تاریکی شب، آنچنان ما را فرا گرفته که نمیدانیم چکنیم ثانیاً در تشخیص اینکه مثلاً از این دره چگونه باید گذشت اختلاف نظر داریم و باهم دعوا میکنیم و جنگ و ستیز راه می‌اندازیم.

حال ما - باضافه آنکه اگر این مسیر را در دریای طوفانی فرض کنیم - راستی یکی از مصادیق این شعر حافظ شیرازی است که :

شب تاریک و موج بحر و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها
بنظر من، مسئله، بی‌ایمانی و سستی عقیده نیست. مسئله ندانستن راه و روشن نبودن قضایا است. ما به وضعی کشیده شده‌ایم که هیچ آمادگی قبلی نداشته‌ایم. برای يك جنگ، مدت‌ها سر بازان را تمرین میدهند. برای مدیر يك کارخانه، مدت‌ها صرف پول و وقت میشود که فرد زبده و مطلعی باشد کارگران يك کارخانه مدت‌ها تعلیم می‌بینند تمام رشته‌های کوچک و بزرگ، نظام تعلیماتی و تمرینی دارد ولی کارهای اجتماعی، بنظر قاصر ما با اندازه هیچکدام از این رشته‌های گوناگون ارزش ندارد! آیا این، گمراهی نیست؟ و آیا نباید رهبران و رهروان، در مرحله اول این مشکل اساسی را حل کنند؟ و آیا صاحبان نظریه بی‌ایمانی میدانند که بسیاری از کسانی که صدرجه ایمان‌شان از ما کمتر است ولی چون تعلیم دیده و فهمیده و روشن هستند، بهتر تصمیم میگیرند و بهتر کار میکنند؟ دردها بی‌علمی است نه بی‌ایمانی!

گفتم: تا ایمان چه باشد؟ اگر ایمان بمبدء و معاد و دین و پیغمبر

است، من قبول ندارم که در این مرحله، کمیت مالنگ باشد و اگر مراد از ایمان، ایمان براه و هدف است باید بگویم راست است. یعنی نه راهمان را تشخیص داده ایم نه اصول و تا کتیکهای مختلف کار را میدانیم و نه فرازو نشیما را باز شناخته ایم و نه میدانیم که از کدام راه باید رفت و نه میدانیم که طی این طریق قطعاً مواجه با خطراتی است... و از همه بدتر آنکه هدف را هم نمیدانیم و در این حال، بجای پی بردن با اساس این در هم ریختگی و بیچارگی بجان هم میافزاییم و یکدیگر را ناسزا میگوئیم.

بصدرمقال برگردم: مسئله ای که همگی متفقاً بخوبی آن را می

داده اند، چرا بدان دست نمیزنند؟ چون موانع و مشکلات خصوصی و عمومی، چون کوه ابوقبیس در نظرشان مجسم میشود، این کوه خیالی، که صعود بقله آن، مستلزم انرژی و تصمیم است، بجای آنکه با تصمیم و انرژی ذوب گردد، در ذهن خیال پرور ما حالت نباتی پیدا میکند! بزرگ میشود و بزرگ میشود... بطوریکه آسمان و زمین را فرا میگیرد و محیط صاف را بکلی از دیده ما پنهان میکند و ما، در این حال، بهیچوجه نمی توانیم وارد مرحله عمل شویم... ما تربیت نشده بودیم، تمرین ندیده بودیم، عادت بکارهای عادی و آسان و بدون اشکال داشته ایم و ناآماده، مواجه با عملیاتی شده ایم که بایستی سر بازان کار آزموده و جنگ دیده، سیاستمداران پخته و ورزیده دانشمندان و روانشناسان زبده و جهان دیده انجام دهند... اگر خدا توفیق داد در شماره بعد خواهیم گفت که این مشکل اساسی؛ چگونه حل شدنی است...

